

آمریکای شمالی و چشم‌انداز همگرایی منطقه‌ای

محمد توحیدفام^۱
مه‌دی احمدبیگی^۲

چکیده: مقاله حاضر قصد دارد با بازشناسی عوامل مؤثر بر گذار منطقه آمریکای شمالی از فاز همسوسازی به فاز همگرایی فراگیر اقتصادی-سیاسی، به ارائه یک افق واقع بینانه و محتمل از چشم‌انداز همگرایی منطقه‌ای در آمریکای شمالی، با محوریت تحقق موجودیتی چون یک «جامعه اقتصادی-امنیتی آمریکای شمالی» و یا یک «اتحادیه آمریکای شمالی» بپردازد. در همین راستا، پس از فراهم آوردن مبانی نظری و ارائه بستر تاریخی موردنیاز، به تحلیل عوامل مؤثر بر فرآیند همگرایی آمریکای شمالی، در ابعاد اقتصادی و امنیتی و نیز اقناع جوامع آمریکای شمالی در سطوح مختلف پرداخته و نشان داده خواهد شد که عوامل مورد اشاره در متن مقاله، توانایی ایجاد زمینه‌های مساعد برای انجام یک گذار از همسوسازی به همگرایی فراگیر و ایجاد یک موجودیت واحد منطقه‌ای را دارند. همچنین نقش اراده‌های سیاسی متأثر از تحولات اقتصادی-سیاسی جهانی، به عنوان نیروی محرکه اصلی مرحله پایانی این فرآیند مورد تأکید قرار گرفته و نشان داده خواهد شد که تأسیس یک جامعه اقتصادی و امنیتی، ظرف ۴ تا ۵ سال آینده و تبدیل آن به یک اتحادیه آمریکای شمالی با سیاست خارجی مشترک و پول و ساختار واحد، ظرف دو دهه آینده هدفی بلندپروازانه اما قابل دستیابی به نظر می‌رسد.

واژگان کلیدی: همگرایی، منطقه‌گرایی، جامعه امن، جامعه آمریکای شمالی.

۱. دکتر محمد توحیدفام، دانشیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد تهران مرکزی،

tohidfam_m@yahoo.com

۲. آقای مه‌دی احمدبیگی، دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مطالعات منطقه‌ای، دانشکده علوم سیاسی دانشگاه

آزاد تهران مرکزی mahdi-beigi@yahoo.com

قاره آمریکای شمالی، یکی از غنی‌ترین مناطق جهان به لحاظ منابع مختلف طبیعی (سوخت‌های فسیلی، باد و نزولات آسمانی) و جنگل‌ها و کوهستان‌های گسترده و انبوه می‌باشد. همچنین این قاره در طول تاریخ چند قرن اخیر، به لحاظ موارد فوق و نیز به خاطر موقعیت ژئوپولیتیک خاص خود، همواره مورد توجه قدرت‌های جهانی بوده است. امروز نیز باید به همه این موارد، حضور تنها ابرقدرت چهار بعدی جهان (که در ابعاد نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، تسلط و برتری خود را به سایر اعضای جامعه بین‌الملل تحمیل نموده است) یعنی ایالات متحده آمریکا در این منطقه را افزود. با توجه به موارد فوق، روشن است که بررسی موضوعات مربوط به مفاهیم همگرایی، همسوسازی و همکاری، میان سه کشور واقع در این منطقه، هم به لحاظ «الگوسازی منطقه‌گرایی نوین» و هم به لحاظ تأثیراتی که می‌تواند در آینده کوتاه‌مدت و میان‌مدت بر «جغرافیای قدرت» جهان داشته باشد؛ بسیار حائز اهمیت خواهد بود.

آنچه بیش از هر چیز در زمینه همگرایی در آمریکای شمالی، در رسانه‌ها و محافل عمومی جهانی و حتی خود منطقه آمریکای شمالی، مورد توجه بوده است؛ موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی، یا همان نفتا است؛ که اکنون نزدیک به دو دهه از عمر آن می‌گذرد. نکته قابل تأمل در این مورد آن است که نفتا زمینه‌ای برای همکاری و همسوسازی اقتصادی در راستای منطقه‌گرایی اقتصادی فراهم نمود. زمینه‌ای که محوریت آن بر وضع ترتیبات اقتصادی ترجیحی و ایجاد منطقه آزاد تجاری قرار گرفته بود؛ اما مشاهده می‌شود که زمینه‌های قابل اتکایی برای تحقق یک همگرایی فراگیر منطقه‌ای در چارچوب نفتا پیش‌بینی نشده است. زمینه‌هایی با محوریت مسائل فراگیر امنیتی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی که لازمه گذار از فاز همسوسازی و ورود به فاز همگرایی فراگیر می‌باشد. عواملی که در چشم‌انداز همگرایی منطقه‌ای در آمریکای شمالی، با افق ایجاد موجودیتی جامع و اجرایی‌تر از نفتا، در محافل دانشگاهی و میان تصمیم‌سازان سیاسی این منطقه، در حال بررسی می‌باشد. با این وجود، شاید تا به حال بسیاری حتی نام «اتحادیه آمریکای شمالی» را هم نشنیده باشند. اتحادیه آمریکای شمالی یا همان NAU، یک اتحادیه منطقه‌ای متشکل از آمریکا، کانادا و مکزیک است؛ (چیزی شبیه اتحادیه اروپا) اما اتحادیه‌ای بالقوه نظری و در عرصه مباحث تئوریک و نه بالفعل و در واقعیت! هرچند مقامات رسمی هر سه کشور، وجود هرگونه برنامه و اراده

دولتی را در جهت به وجود آوردن چنین اتحادیه‌ای انکار می‌کنند؛ این ایده یا نسخه معتدل‌تر آن با عنوان جامعه آمریکای شمالی^۱ در محیط‌های دانشگاهی و علمی طرح شده و مورد بررسی قرار گرفته است. چنان‌که «کارگروه مستقل آمریکای شمالی»، که با محوریت «شورای روابط خارجی آمریکا»^۲ تشکیل شد؛ در گزارش تفصیلی سال ۲۰۰۵ خود، آن را با این عنوان مطرح کرد. حال سؤال اصلی این است که: «عمده عوامل مؤثر بر گذار منطقه آمریکای شمالی از مرحله همسوسازی^۳ به همگرایی فراگیر^۴ و تحقق موجودیتی واحد، چون اتحادیه آمریکای شمالی کدامند؟». در همین راستا و با توجه به مجموعه شرایط و مقتضیات منطقه‌ای و جهانی، به نظر می‌رسد فرضیه قابل قبول برای این سؤال، می‌تواند به شرح زیر ارائه گردد: «عواملی چون: تقویت پیوندهای اقتصادی، تحکیم پیوندهای امنیتی و اقناع جوامع آمریکای شمالی از عمده عوامل مؤثر بر گذار از مرحله همسوسازی به همگرایی فراگیر و تحقق موجودیتی واحد، چون اتحادیه آمریکای شمالی می‌باشند».

۱. همگرایی آمریکای شمالی؛ بسترهای نظری و تاریخی

باتوجه به این که موضوع مورد بررسی، حول محور همگرایی منطقه‌ای در آمریکای شمالی قرار دارد؛ نظریات همگرایی به طور عام و منطقه‌گرایی به طور خاص، می‌توانند بهترین چارچوب را برای ارائه یک تحلیل نظری قابل قبول از موضوع مورد اشاره، فراهم آورند. مفهوم همگرایی، در شکل معاصر آن، عمدتاً از ۱۹۴۵ در چارچوب منطقه‌گرایی در اروپای غربی مطرح شد و از دهه ۱۹۵۰ با آن برخورد جدی به عمل آمد. محققانی چون دیوید میترا نی، کارل دویچ و ارنست هاس در این مقطع با الهام گرفتن از آنچه در این منطقه به وقوع پیوست و با بهره‌گیری از نظریه‌های عمدتاً جامعه‌شناختی کارکردگرایی و نوکارکردگرایی، گام‌های مؤثری در مطالعه همگرایی در روابط بین‌الملل برداشتند (قوام، ۱۳۸۴: ۴۴).

1. North American Community (NAC)
2. CFR
3. Integration
4. Convergence

میترانی در نظریه خود، اصل «انشعاب»^۱ را مطرح می‌کند؛ که بر این اساس، توسعه همکاری‌ها در یک حوزه فنی، منجر به ایجاد رفتارهای مشابه در حوزه‌های فنی دیگر می‌شود؛ چرا که همکاری کارکردی در یک بخش، ضرورت این نوع همکاری در سایر بخش‌ها را گوشزد می‌نماید. به عنوان مثال، ایجاد یک بازار مشترک، باعث اعمال فشار برای همکاری بیشتر در زمینه سیاست‌های مرتبط با قیمت‌گذاری، سرمایه‌گذاری، حمل و نقل، بیمه، دستمزد، مالیات، تأمین اجتماعی، بانک‌ها و مسائل پولی می‌گردد. در نهایت، این همکاری به حریم بخش سیاسی، دست‌اندازی کرده و حتی آن را می‌بلعد. طبق تعریف ارنست هاس، همگرایی فرآیندی است که طی آن بازیگران سیاسی چندین واحد ملی مجزا، ترغیب می‌شوند تا وفاداری‌ها، فعالیت‌های سیاسی و انتظارات خود را به سوی مرکز جدیدی معطوف سازند که نهادهای این مرکز، یا از صلاحیتی برخوردارند که دولت‌های ملی موجود را تحت پوشش خود می‌گیرد و یا چنین صلاحیتی را می‌طلبند (دوئرتی - فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۶۷۰).

۱-۱. همگرایی و مفهوم جوامع امن^۲

مهم‌ترین کمک ماهوی دویچ به نظریه همگرایی را می‌توان در کتاب «جامعه سیاسی و منطقه آتلانتیک شمالی»^۳ یافت؛ که در آنجا به مطالعه مواردی از تشکیل جوامع سیاسی در سطح ملی می‌پردازد و تعمیمات به‌دست‌آمده از این مطالعات تطبیقی را برای شناخت همگرایی در سطح بین‌المللی نیز معتبر می‌داند و ایده «جوامع امن» را در دو شکل کثرت‌گرا و ادغام شده، طرح می‌کند (همان: ۶۷۳-۶۷۱).

یک جامعه امن به منطقه‌ای اطلاق می‌شود که کنش‌های خشونت‌آمیز شدید، مانند جنگ، در آن بسیار نامحتمل است. اعضای یک جامعه امن در جهت حفظ منافع مشترک، دفاع از دستاوردهای اعضا و حل مشکلات، از طریق فرآیند تغییر صلح‌آمیز^۴ حرکت می‌نمایند. در همین راستا، در چنین جوامعی، نهادهای رسمی و غیر رسمی تعریف‌شده‌ای، عهده‌دار تدوین و اجرای راهبردها، راهکارها، کنش‌ها و واکنش‌های

5. Ramification

1. Security Communities
2. Political Community And The North Atlantic Area
3. Peaceful C hange

اقتصادی، امنیتی و سیاسی این واحد سیاسی فراملی، در جهت تأمین منافع درازمدت برای همه اعضا خواهند بود. همچنین افراد در یک جامعه امن، دارای احساس تعلق به جامعه^۱، وابستگی متقابل، اطمینان و منافع مشترک هستند (Deutsch; et al, 1957: 32). جوامع امن ادغام شده در طول تاریخ کاملاً کمیاب هستند. این جوامع، زمانی شکل می‌گیرند که دو یا چند کشور سابقاً مستقل، یک دولت واحد را تشکیل می‌دهند. برای نمونه می‌توان به ایالات متحده پس از واگذاری بخش زیادی از قدرت حاکمیتی سیزده مهاجرنشین اولیه به دولت فدرال، اشاره کرد. ادغام همواره موفقیت‌آمیز نیست و می‌تواند مضمحل شود؛ مانند اتحاد ناموفق سوئد و نروژ. یک فرآیند جایگزین و کمتر بلندپروازانه، همگرایی است که منجر به ایجاد جامعه امن کثرت‌گرا می‌شود و در آن کشورها حاکمیت خود را حفظ می‌کنند. با این اوصاف به نظر می‌رسد که ایجاد یک جامعه امن کثرت‌گرا آسان‌تر از نمونه ادغام شده آن باشد (Ibid: 41).

این مفهوم با وجود تاریخ طولانی‌اش، جزو مفاهیم جریان اصلی در زمینه امنیت بین‌الملل قرار نگرفت، اما پس از پایان جنگ سرد، مورد اقتباس صاحب‌نظران سازه‌نگاری قرار گرفت. آنها جامعه امن را با هویت‌های اشتراکی^۲، ارزش‌ها و تعاریف، تعاملات مستقیم چندجانبه و منافع مشترک درازمدت، بازتعریف نمودند (Adler; Barnett, 1998: 50). از آن پس، جوامع منطقه‌ای مختلفی در چارچوب مفهوم جامعه امن، مورد مطالعه قرار گرفته‌اند. از آن جمله می‌توان به اتحادیه اروپا، مرکوسور، آسه‌آن، دوگانه‌های آمریکا-کانادا و آمریکا-مکزیک و نهایتاً سه‌گانه آمریکای شمالی اشاره نمود؛ که همه موارد ذکرشده جزو جوامع امن کثرت‌گرا طبقه‌بندی می‌شوند.

۱-۱-۱. مجتمع‌های امن^۳

با بسط مفهوم جامعه امن، در اواخر قرن بیستم و نیز سال‌های آغازین قرن جدید، مفهوم مجتمع‌های امن مطرح شد؛ که بیشتر از مطالعات باری بوزان^۴ بود. یک مجتمع امن به گروهی از کشورها گفته می‌شود که فرآیندهای اصلی امن‌سازی^۵ و

1. sense of community
2. Shared identities
3. Security complexes
4. Barry Buzan
5. Securitisation

ناامن‌سازی^۱ در آنها چنان درهم تنیده است که نمی‌توانند مشکلات امنیتی خود را جدای از یکدیگر، به شکل معقولی تحلیل و آنها را مرتفع نمایند. براساس این تعریف می‌توان مفهوم بنیادی پیچیدگی را نیز در کنار مفهوم کارکردی مجتمع، برای لفظ complex، در نظر گرفت. این پیچیدگی و در هم تنیدگی فرآیندهای امنیتی و نیاز به ایجاد مجتمعی برای تجزیه و تحلیل و مقابله با چالش‌ها، یک وابستگی متقابل را بین اعضای مجتمع امنیتی ایجاد می‌نماید. در شکل زیر نمودار مفهومی یک مجتمع امنیتی مشاهده می‌شود.



نمودار مفهومی یک مجتمع امنیتی

وابستگی متقابل بین اعضای یک مجتمع امنیتی، در حقیقت یک زیر سیستم امنیتی به وجود می‌آورد که زیر مجموعه‌ای از نظام امنیتی بین‌المللی محسوب می‌گردد و اعضای این زیر سیستم با داشتن یک ادراک مشترک امنیتی به توزیع قدرت اندیشیده و روابط دوستانه و کاملاً صلح‌آمیزی با یکدیگر دارند (Buzan, Waever, 2003: 40-45).

۲-۱. منطقه‌گرایی نوین

اگرچه سابقه تاریخی منطقه‌گرایی، محدود به شصت سال اخیر نیست؛ اما پس از جنگ دوم جهانی، گرایش گسترده‌ای به بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای ایجاد شده است. طی شصت سال اخیر، دو موج منطقه‌گرایی رخ داده است: موج اول که از دهه ۱۹۵۰

آغاز و در دهه ۱۹۷۰ به افول گرایید و موج دوم، یا همان منطقه‌گرایی نوین، که از اواسط دهه ۱۹۸۰ آغاز شده و همچنان ادامه دارد.

آنچه مسلم است؛ اینکه نظریات کلاسیک منطقه‌گرایی، که تا حدود زیادی متأثر از تحولات دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ اروپا بوده است؛ در یک قالب و چارچوب همگرایی شمال-شمال تعریف شده و تکامل یافته‌اند. این در حالی است که در نمونه‌های مربوط به منطقه‌گرایی نوین، همچون آ.سه.ان، این مفروض اصلی منطقه‌گرایی کلاسیک، به کناری نهاده شده است و ما شکل‌گیری منطقه‌گرایی نوین را در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در پس‌زمینه‌ای از همگرایی‌های جنوب-جنوب می‌بینیم. نهایتاً در سال‌های پایانی قرن بیستم، نمونه منحصربه‌فرد منطقه‌گرایی نوین در آمریکای شمالی ظهور نمود. منحصربه‌فرد بودن این مورد، پیش و بیش از هر چیز، در پس زمینه همگرایی شمال-جنوب آن نهفته است. همگرایی در آمریکای شمالی، به‌عنوان نمونه‌ای پیش‌تاز از منطقه‌گرایی نوین با تأسیس نفتا و آزادکردن پتانسیل اقتصادی‌اش در قالب بزرگ‌ترین منطقه آزاد تجاری جهان، از لحاظ جمعیت، تولید ناخالص و قلمرو، نشان داد که ملت‌هایی با سطوح متفاوت از توسعه، می‌توانند با استفاده از فرصت‌های ایجاد شده توسط موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد مشترک، به شکوفایی دست یابند. فرآیندی که با ورود به قرن جدید و طرح چالش‌های مشترک امنیتی قاره‌ای و نیز تحول شرایط رقابتی در اقتصاد بین‌الملل به ایجاد ابتکار مشارکت برای امنیت و شکوفایی، جهت پیشبرد آگاهانه و معتدل منطقه‌گرایی آمریکای شمالی به سوی ایجاد یک جامعه امنیتی کثرت‌گرا و فراگیر انجامید (قنبرلو، ۱۳۸۷: ۴-۷).

اما مواردی که از این رهگذر اهمیت خاصی می‌یابند؛ یکی عدم کارایی نظریات منطقه‌گرایی کلاسیک (با بستر شمال-شمال) در توضیح کامل مصادیق منطقه‌گرایی نوین و از آن جمله، همگرایی آمریکای شمالی است؛ که شرح آن رفت.

دیگر آنکه یک نظام متحول و پویای بین‌المللی، نظریات متحول و پویایی را نیز می‌طلبد؛ که این پویایی‌ها متقابل بوده و ریشه در تأثیرات متقابل نظریه بر تحولات بین‌المللی و تحولات جهانی بر نظریه می‌باشد. با این اوصاف، دور از انتظار نخواهد بود که آمریکای شمالی، به‌عنوان پیش‌تاز منطقه‌گرایی نوین در قرن بیست‌ویکم، هم به نوعی نتیجه نظریات منطقه‌گرایی نوین و هم موجد نظریاتی کاملاً تحول‌یافته در عرصه منطقه‌گرایی باشد.

۳-۱. پس‌زمینه تاریخی روابط سه کشور آمریکای شمالی

با نگاهی اجمالی به پس‌زمینه تاریخی سیاست و روابط بین‌الملل در این منطقه منحصر به فرد و ژئواستراتژیک، درمی‌یابیم که تاریخ آمریکای شمالی از زمان ورود اروپاییان به این دنیای جدید در قرن شانزدهم، پر از فراز و نشیب‌ها، جنگ‌ها و صلح‌ها و کشمکش‌ها و توافقات بوده است. این روند به نوعی پس از پایان دوران استعماری و تشکیل دولت‌های ملی سه گانه منطقه، یکی پس از دیگری در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ ادامه یافت. می‌توان گفت که منازعات عمده این منطقه با محوریت ایالات متحده، پس از جنگ آمریکا و مکزیک در دهه ۱۸۴۰ و نیز استقلال کانادا در دهه ۱۸۶۰ از بریتانیا، رو به خاموشی نهاد. در اواخر قرن ۱۹ دوره بازسازی و شکوفایی در ایالات متحده آغاز شد. طی جنگ‌های جهانی نیز، آمریکا و کانادا به هم نزدیک‌تر شدند و این روند در دوران جنگ سرد به واسطه وجود دشمن مشترک قدرتمندی چون اتحاد جماهیر شوروی و بلوک‌بندی ایدئولوژیک جهانی، ادامه یافت. مکزیک نیز که در سرتاسر این دوران به کشمکش‌ها و جنگ‌های داخلی و اصلاحات اقتصادی-اجتماعی مشغول بود، تمایل زیادی به نزدیک‌تر شدن روابطش با همسایگان شمالی پیدا کرد. اما دوران طلایی همگرایی آمریکای شمالی پس از جنگ سرد آغاز شد و با تأسیس نفتا در دهه ۱۹۹۰ به اوج رسید (www.state.gov).

به نظر می‌رسد با وجود مشکلات و موانعی که بر سر راه تحقق اهداف نفتا به وجود آمد؛ مجموعه‌ای از عوامل زمینه‌ساز منطقه‌ای و شرایط جهانی، می‌تواند چشم‌انداز روشنی را برای فرآیند همگرایی فراگیر در آمریکای شمالی و تبدیل آن به الگویی پیش‌تاز در عرصه منطقه‌گرایی نوین در قرن بیست‌ویکم تبدیل نماید؛ که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

۲. اقتصاد و امنیت؛ بستر منطقه‌گرایی نوین در آمریکای شمالی

با نگاهی به شرایط منطقه‌ای آمریکای شمالی و تحولات اقتصاد جهانی، درمی‌یابیم که دو مؤلفه اصلی فرآیند همگرایی آمریکای شمالی، در حیطه موضوعات اقتصادی و امنیتی قرار دارند. به عبارت دیگر، منطقه‌گرایی نوین در آمریکای شمالی، در

بستر اقتصاد و امنیت، زمینه شکل‌گیری و تداوم می‌یابد. امروز، فرآیند همگرایی اقتصادی در این منطقه و در چارچوب منطقه‌گرایی نوین، سابقه‌ای تقریباً دو دهه‌ای دارد. فرآیندی که با توافق‌نامه تجارت آزاد کانادا و ایالات متحده آغاز و با پیوستن مکزیک و تشکیل نفتا ادامه یافت. تأثیرات مثبت نفتا در زمینه افزایش حجم تجارت و ایجاد ثروت بیشتر در عرصه آمریکای شمالی غیرقابل‌انکار است؛ اما در عین حال، تأثیرات منفی آن و همچنین کندی‌ها و عدم پایداری ایالات متحده به بعضی از تعهدات خود، موجب کم اثر شدن آن گشته است. مسأله‌ای که در یک نگاه کلان اقتصادی-سیاسی، با نهادسازی‌های مؤثر، اصلاح زیرساخت‌ها، یک‌پارچه‌سازی مقرراتی و ایجاد سازوکارهای مناسب حل و فصل منازعات، می‌توان بر آن فائق آمد. راهکارهای رسیدن به چنین وضعیتی، در چارچوب ایجاد یک «فضای اقتصادی مشترک آمریکای شمالی» و در ابعاد ایجاد یک بازار یک‌پارچه آمریکای شمالی، اتخاذ رویکرد واحد مقرراتی در منطقه، افزایش تحرک نیروی کار و ایجاد یک برنامه آموزشی واحد برای آمریکای شمالی، قابل بررسی خواهد بود. راهکارهایی که با اعمال درست و به موقع آنها می‌توان با عبور از نفتا، زمینه اقتصادی لازم را، جهت تحقق یک جامعه اقتصادی-امنیتی فراگیر آمریکای شمالی، فراهم آورد (Council On Foreign Relations, 2005: 18-30).

اما مسأله امنیت نیز در منطقه آمریکای شمالی، پس از پایان جنگ سرد، به حوزه مباحث امنیت نرم، که ارتباط عمیقی با مسائل اقتصادی-اجتماعی دارد؛ انتقال یافت. در دهه ۱۹۹۰ این مسائل، خصوصاً در ارتباط میان مکزیک با ایالات متحده، بیشتر خودنمایی می‌کرد. مواردی چون مهاجرت غیرمجاز، قاچاق مواد مخدر و جرایم سازمان‌یافته که به شکل غیرمستقیم، ریشه در مسائل اقتصادی و اجتماعی دارند؛ در این دوره ظهور بیشتری یافتند. این در حالی است که حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تهدیدات تروریستی بالقوه را نیز به دغدغه‌های امنیتی این منطقه اضافه نمود. در همین راستا، ارائه راهکارهایی جامع، جهت امن‌تر ساختن آمریکای شمالی، در ابعاد همکاری‌های امنیتی، نظامی و انتظامی، توزیع منافع توسعه اقتصادی و اتخاذ یک راهبرد اساسی قابل بررسی خواهد بود. در این مورد نیز به نظر می‌رسد که اراده‌ای قوی از سوی مقامات و بخش خصوصی و دولتی سه کشور، برای نهادسازی و ایجاد تضمین‌های اجرایی، از ملزومات تحقق راهکارهای فوق می‌باشد (Ibid, 30-40).

۱-۲. ابتکار مشارکت برای امنیت و شکوفایی^۱

در راستای زمینه‌سازی جهت اتخاذ راهبرد مناسب امنیتی و اقتصادی برای منطقه آمریکای شمالی و همچنین طراحی و پیاده‌سازی راهکارهای کوتاه‌مدت و بلندمدت تأمین امنیت در ابعاد مختلف و تحقق شکوفایی اقتصادی، سران سه کشور آمریکای شمالی در ۲۳ مارس ۲۰۰۵ ابتکار مشارکت برای صلح و امنیت یا SPP را بنا نهادند. در حقیقت SPP مجموعه‌ای از مذاکرات سه‌جانبه با هدف اعلامی زمینه‌سازی برای همکاری بیشتر در زمینه موضوعات امنیتی و اقتصادی است. شاید بتوان گفت که SPP علاوه بر تمرکز روی دغدغه‌های امنیتی، با نگاهی فراگیر به مسأله امنیت، جهت کمک به نهادهای دو یا سه جانبه موجود، مانند نفتا طراحی شد (www.wikipedia.org).

اهداف اعلامی کلی SPP عبارتند از: افزایش تلاش‌های امنیتی جهت مبارزه با تهدیدات بیرونی و داخلی که امنیت شهروندان منطقه را تهدید می‌کنند؛ تلاش برای توسعه فرصت‌های اقتصادی برای همه مردم منطقه و ارتقای قابلیت رقابت اقتصادی آمریکای شمالی، ارتقای سطح بهداشت و کیفیت زندگی مردم منطقه. این ابتکار با نشست‌های مختلفی که در رده‌های کارشناسان یا مدیران کل، وزرا و سران، به‌طور منظم برگزار می‌کند و گزارشات منظم یا بیانیه‌هایی که ارائه می‌دهد؛ پس از تأسیس در سال ۲۰۰۵ همواره تلاش کرده است تا به سمت تحقق اهداف و افق‌های دو برنامه اجرایی اصلی‌اش، یعنی برنامه شکوفایی اقتصادی^۲ و برنامه امنیت^۳ حرکت کند (www.spp.gov).

در چارچوب برنامه شکوفایی اقتصادی، ده کارگروه در راستای ایجاد زمینه‌های مناسب برای تحقق اهداف مورد نظر، تشکیل شده است. کارگروه‌های داخلی این برنامه عبارتند از: کارگروه کالاهای تولید انبوه و قابلیت رقابت بخشی و منطقه‌ای، کارگروه جابه‌جایی کالا، کارگروه تجارت الکترونیک و فناوری اطلاعات و ارتباطات، کارگروه انرژی، کارگروه حمل و نقل، کارگروه غذا و کشاورزی، کارگروه محیط زیست، کارگروه خدمات مالی، کارگروه تسهیل کسب و کار، کارگروه جابه‌جایی کالا و کارگروه بهداشت.

1. Security and Prosperity Partnership of North America (SPP)
2. Prosperity Agenda
3. Security Agenda

این کارگروه‌ها موظف به پیاده‌سازی SPP به شکلی که در جلسه سران در سال ۲۰۰۵ بنیان نهاده شد؛ هستند. آنها اهدافی مشخص، قابل اندازه‌گیری و قابل دسترسی را به همراه تاریخ پیاده‌سازی تعیین نمودند و قرار شد تا گزارش‌های پیشرفت کار را در هر نیم‌سال منتشر کنند. برنامه ۲۴ ماهه‌ای نیز برای استفاده به عنوان برنامه زمانی جهت توسعه کامل چارچوب داخلی در نظر گرفته شد. بر طبق اسناد مربوط به این برنامه، برای ارتقای موقعیت رقابتی صنایع آمریکای شمالی در بازار جهانی و جهت فراهم کردن فرصت‌های بهتر اقتصادی برای جوامع آمریکای شمالی، ایالات متحده، مکزیک و کانادا، همزمان با حفظ استانداردهای بالای بهداشت و ایمنی برای مردمشان، در مواردی چون: افزایش بهره‌وری، کاهش هزینه‌های تجارت و ارتقای کیفیت زندگی، با یکدیگر کار و با اطراف ذی‌نفع، مشورت خواهند نمود. اما برنامه امنیت، چنانکه از نام آن بر می‌آید؛ بر مسائل امنیتی مبتلا به آمریکای شمالی تمرکز دارد. می‌توان گفت که تمرکز اصلی این برنامه بر روی شناسایی، پیشگیری و خنثی‌سازی تهدیدات تروریستی با منشأ بیرونی و درونی و نیز تهدیدات امنیتی از جنس اقتصادی-اجتماعی و جرایم سازمان‌یافته می‌باشد. طراحان این برنامه مدعی‌اند که در حال آغاز نسل جدیدی از راهبرد امنیتی مشترک برای آمریکای شمالی امن‌تر و تضمین جابه‌جایی ساده و مؤثر مسافران و بارهای قانونی از دو سوی مرزهای مشترک سه کشور آمریکای شمالی هستند. از اهداف اصلی این برنامه، می‌توان به امن‌تر کردن مرزهای خارجی و داخلی آمریکای شمالی و نیز جریان جابه‌جایی افراد و کالاها در سراسر قاره، اشاره کرد. بر طبق اسناد این برنامه، سه کشور، برای تضمین تحقق بالاترین سطح استانداردهای امنیتی قاره‌ای و فرآیندهای مرزی خطرپذیر و روان در زمینه‌هایی چون: حفظ امنیت آمریکای شمالی در مقابل تهدیدات بیرونی، پیشگیری و عکس‌العمل مناسب نسبت به تهدیدات داخل آمریکای شمالی و روان‌سازی بیشتر حرکت ترافیکی امن از دو سوی مرزهای مشترک، با هم کار خواهند کرد (Ibid). چنانکه روشن است؛ SPP در جایگاه یک ابتکار همکاری امنیتی فراگیر (که به واسطه همین جامعیت، توجه خاصی به مسائل امنیت نرم، در حیطه اقتصاد، محیط‌زیست و بهداشت نشان داده است) و نه یک موافقت‌نامه یا نهاد منطقه‌ای، فعالیت خود را در چارچوب نشست‌هایی در سطوح مختلف، برای طراحی و پیاده‌سازی راهبردها و راهکارهای همگرایی فراگیر منطقه‌ای پیگیری کرده است. آخرین نشست مشترک سران سه کشور در چارچوب SPP، آگوست ۲۰۰۹ در شهر گوادالاجارای

مکزیک برگزار شد. این نشست به میزبانی فیلیپ کالدرون، رئیس جمهور مکزیک و با حضور باراک اوباما، رئیس جمهور آمریکا و استفن هارپر، نخست وزیر کانادا برگزار شد. علاوه بر بیانیه مشترک پایانی، در این نشست دو بیانیه جداگانه نیز در خصوص تغییرات آب و هوایی و آنفلوآنزای H1N1 موسوم به آنفلوآنزای خوکی، صادر شد. در بخشی از بیانیه مشترک پایانی نشست گوادا لاجارا، موسوم به نشست «سه دوست»^۱، اهداف آن چنین تبیین شده است:

«ما رهبران آمریکای شمالی، در گوادلایارا گرد هم آمده‌ایم تا قابلیت رقابت جهانی منطقه خود را تقویت کنیم؛ رفاه شهروندان خود را افزایش دهیم و کشورهای خود را امن‌تر سازیم. ما همکاری خود را روی درک این موضوع که روابط عمیق ما، منشأ قدرت بوده و چالش‌ها و فرصت‌های پیش روی یک کشور آمریکای شمالی، می‌تواند همه ما را تحت‌تأثیر قرار دهد و می‌دهد؛ بنا کرده‌ایم. همکاری در آمریکای شمالی، ریشه در ارزش‌های مشترک، توانایی‌های مکمل و پویایی مردمان دارد. ما اطمینان داریم که با همکاری، می‌توانیم به جوامع خود در جهت کامیابی در قرن چالش‌انگیز، رقابت‌آمیز و امیدبخش پیش رو، کمک کنیم» (www.whitehouse.gov).

آنچنان که مشخص است؛ علیرغم عدم فعالیت قابل توجه در چارچوب SPP در دو سال اخیر و پس از انتخاب اوباما به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده، نشست اخیر، نشان‌دهنده توجه و پایبندی اعلامی رهبران آمریکای شمالی به اهداف مطروحه در SPP می‌باشد.

۳. افناع جوامع آمریکای شمالی؛ نیروی محرکه و کاتالیزور همگرایی

تا اینجا و در قالب بررسی ابتکار SPP، اشاراتی به دو عامل محوری در تکمیل فرآیند همگرایی فراگیر در منطقه آمریکای شمالی، یعنی تحکیم پیوندهای اقتصادی و امنیتی داشته و دیدیم که برای رسیدن به یک جامعه همگرا در آمریکای شمالی، در نظر گرفتن راهکارهایی برای ایجاد و ارتقای شکوفایی اقتصادی و همچنین، حفظ و تحکیم امنیت منطقه، جزو شروط لازم و اساسی می‌باشد. اما متغیر دیگری که می‌تواند نقش کاتالیزور و عامل محرک را در جهت تسریع و تکمیل فرآیند فوق ایفا نماید؛ مسأله

ایجاد اقناع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در سطوح مختلف جوامع آمریکای شمالی می‌باشد.

۱-۳. اقناع سه سطحی و دو محوری

فرآیند اقناع اجتماعی در هر جامعه‌ای، از جمله جوامع آمریکای شمالی، برای زمینه‌سازی و تسریع حرکت‌ها و دگرذیسی‌های اقتصادی و سیاسی، باید در سه سطح ۱. توده مردم، ۲. نخبگان و جامعه مدنی ۳. دولت‌مردان و تصمیم‌سازان صورت گیرد. هرچند که نخبگان و دولت‌مردان در کنار هم با فراهم آوردن بسترهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری، نقش اصلی را در اقناع توده مردم ایفا می‌کنند؛ اما این دو سطح در تعاملی دوجانبه نیز قرار دارند و می‌توانند به اقناع متقابل یکدیگر بپردازند. بنابراین و از آنجا که اقناع نخبگان و دولت‌مردان، فرآیندی دوطرفه است؛ دستیابی به آن همواره بسیار سخت‌تر از اقناع توده مردم بوده است. لذا هر یک از این دو سطح که بتوانند در اقناع توده مردم، موفق‌تر عمل کنند؛ خواهند توانست از این اهرم فشار مدنی برای اقناع طرف مقابل استفاده نمایند. همچنین دو محور اصلی برای دغدغه‌ها، ابهامات و تردیدهای جوامع آمریکای شمالی، قابل تبیین می‌باشد: اول، محور هویت، حاکمیت و تمایلات ملی‌گرایانه و دوم، محور مربوط به پیامدهای سیاسی - اقتصادی همگرایی فراگیر در آمریکای شمالی. بر این اساس می‌توان گفت که فرآیند اقناع جوامع آمریکای شمالی در باب همگرایی بیشتر، فرآیندی سه سطحی و دو محوری است.

۱-۱-۳. اقناع در محور هویت، حاکمیت و تمایلات ملی‌گرایانه

در زمینه دغدغه کلی و مشترک خدشه‌دارشدن هویت و نقض حاکمیت ملی، که هریک از سه کشور به نوعی با آن مواجهند؛ باید گفت که دو راهکار اصلی برای اقناع توده مردم و حتی نخبگان وجود دارد. ابتدا آموزش عمومی در مورد مبانی همگرایی بیشتر در زمینه اقتصادی و سیاسی و تبیین و شفاف‌سازی این نکته برای جامعه ملی مورد نظر و همگرایی فراگیری که می‌تواند در آمریکای شمالی اتفاق بیفتد؛ مستلزم نقض حاکمیت و نادیده انگاشتن هویت ملی نیست. در این جهت حتی می‌توان از نمونه بارز و کامل منطقه‌گرایی، یعنی اتحادیه اروپا نیز بهره جست و با تبیین مثال‌ها و شواهدی از این اتحادیه، به مردم و نخبگان نشان داد که حتی در سطح بسیار بالاتری از

همگرایی که اتحادیه اروپا در آن قرار دارد؛ هویت و حاکمیت ملی دولت‌های عضو، همچنان مورد احترام بوده و بلا موضوع نشده است. دیگر آن که یک فرهنگ‌سازی عمومی در زمینه تعریف هویت و حاکمیت در دنیای امروز و در آستانه هزاره سوم، ابتدا در سطح نخبگان انجام شود و سپس به سطح توده مردم تسری یابد. به این معنا که آیا پایه‌های ملی‌گرایانه هویت و حاکمیت، که معطوف به مرزهای جغرافیایی قراردادی هستند؛ ارزش‌هایی ذاتی، حقیقی و لایتغیرند و یا اینکه قراردادهایی قابل تغییر و تجدیدنظر می‌باشند (Pastor, 2001: 154-164)

اما در مورد بعضی موارد خاصی که ریشه در تعاملات تاریخی کشورها و جوامع آمریکای شمالی با هم و آگاهی‌های آنها از یکدیگر دارد؛ نیز باید راهکارهای مشخصی در نظر گرفته شود. اول، آموزش عمومی به شهروندان آمریکای شمالی در جهت ارتقای سطح آگاهی‌شان نسبت به همسایگان قاره‌ای است. به عنوان نمونه، در مورد جوامع و مردم کانادا و مکزیک، این نیاز به‌طور جدی احساس می‌شود. مؤسسات و دوره‌های آموزشی مختلف در این دو کشور می‌توانند سطح آگاهی‌های عمومی توده مردم را نسبت به یکدیگر افزایش دهند و حتی موجب تعمیق شناخت نخبگان در هر دو کشور نسبت به واقعیت‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور دیگر شوند.

مورد دیگر به فرهنگ‌سازی داخلی هر یک از کشورها براساس مختصات و شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی، باز می‌گردد. به عنوان نمونه، با وجود این که جامعه آمریکا جامعه‌ای کثرت‌گرا و پذیرنده اقوام و نژادهای مختلف در درون خود است؛ اما این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که شهروندان ایالات متحده، اعم از توده مردم و نخبگان آن به واسطه ناسیونالیسم عمیق فرهنگی خود که در طول بیش از دو قرن شکل گرفته است و مبتنی بر لیبرال دموکراسی می‌باشد؛ خود را شهروندان درجه یک جهانی می‌دانند. طبیعی است که چنین حس مشترکی در میان آمریکایی‌ها باعث پرهیز شهروندان آمریکایی از قرار گرفتن در کنار کانادا و مکزیک، در یک ساختار همگرا می‌گردد. لذا اهمیت یک فرهنگ‌سازی عمومی در سطح این جامعه جهت اقناع داخلی آن برای پذیرش همگرایی بیشتر و نیز ارسال این پیام به مردم کانادا و مکزیک، که جامعه آمریکایی میلی به تداوم نگاه بالا به پایین خود به دیگر ملل همسایه‌اش ندارد؛ غیر قابل انکار است. شاید مهم‌ترین عاملی که در زمینه این فرهنگ‌سازی، می‌توان از آن

کمک گرفت؛ ایجاد یک نوع واقع‌نگری علمی و به دور از توهم‌های رؤیاپردازانه هالیوودی (و شاید نگاه واقع‌بینانه‌تر رسانه فرهنگ‌سازی چون هالیوود به مسائل جهانی پیش‌رو و جایگاه ایالات متحده) و توجه‌دادن شهروندان آمریکایی به تحولات مهم بین‌المللی، از جمله بحران اقتصادی اخیر و مورد تردید قرار گرفتن رهبری اقتصادی آمریکا در جهان باشد. در این راستا و هنگامی که شهروند آمریکایی این واقعیت‌ها را بی‌پرده مشاهده نماید؛ پذیرش این ایده که ایالات متحده برای ایالات متحده ماندن، احتیاج به یک همگرایی اقتصادی، امنیتی و نهایتاً سیاسی با همسایگانش دارد؛ برایش آسان‌تر خواهد بود (Pastor, 2005: 16).

مسأله مکزیک و تمدن چندهزار ساله‌اش هم مسأله‌ای نیست که به راحتی شهروندان مکزیک از کنارش عبور کنند یا بر سر آن معامله نمایند. لذا برای اقلان جامعه مکزیک به همگرایی بیشتر، باید بستر فرهنگی مناسبی در این جامعه ایجاد شود تا نخبگان، سیاست‌مداران و مردم آن، همگرایی با کشورهایی با پیشینه و ریشه فرهنگی متفاوت را تهدیدی برای تمدن کهن خود ندانند؛ بلکه پشتوانه تمدنی خود را فرصتی برای برقراری تعاملی برابر با ملل همسایه که از لحاظ اقتصادی غنی‌تر و از لحاظ ریشه‌های تمدنی فقیرتر هستند؛ تلقی نمایند. توجه به این نکته هم ضروری است که در چارچوب فرآیند اقلان متقابل، دو همسایه شمالی نیز باید با نشان دادن احترام خود به تمدن غنی مکزیک و ارائه نگاهی مثبت از درون جوامع خود نسبت به جامعه معاصر مکزیک، افکار عمومی، نخبگان و دولتمردان مکزیک را از باقی ماندن در حالت انفعال رها کرده و به مکزیک‌ها نشان دهند که جایگاه کشورشان در چشم‌انداز همگرایی منطقه‌ای، می‌تواند به‌عنوان شریکی برابر و برخوردار از احترام متقابل، تعریف شود (Earl, 1995: 73).

نهایتاً در مورد کانادا، یک انگیزه اقلان برای سیاست‌مداران و تصمیم‌سازان، رسیدن به این دیدگاه خواهد بود که یک همگرایی فراگیر در سطح آمریکای شمالی، می‌تواند انتخابی راهبردی برای حفظ یک‌پارچگی و مدیریت تمایلات جدایی‌طلبانه موجود باشد. این انگیزه، می‌تواند به غلبه تصمیم‌سازان کانادایی بر ترس تاریخی‌شان برای نزدیکی به همسایه قدرتمند جنوبی کمک کند. از سوی دیگر این مسأله که نزدیکی بیشتر به ایالات متحده و نیز قرار گرفتن در یک ساختار واحد آمریکای شمالی، می‌تواند به شکل چشم‌گیری کانادا را در روند کسب استقلال کامل از بریتانیا پیش ببرد

و یک جایگاه مستقل جهانی را برای آن تضمین نماید؛ می‌تواند برای بخش فرانسوی تبار و در کل، غیرانگلیسی جامعه کانادا و حتی نسل جدید کانادایی‌های انگلیسی‌تبار که تعلق خاطر کمتری به بریتانیا دارند؛ چه در سطح نخبگان و چه در سطح توده مردم، انگیزه اقناعی بسیار خوبی برای حرکت به سمت یک همگرایی فراگیر در آمریکای شمالی باشد (Hakim, Litan, 2002: 51-53).

۲-۱-۳. اقناع در محور پیامدهای سیاسی - اقتصادی همگرایی فراگیر در آمریکای شمالی

اما اقناع جوامع آمریکای شمالی، در محور دوم، برای حرکت به سمت همگرایی فراگیر نیز دارای ستون‌های مشترک بین سه کشور و نیز مختص هر یک از آنها می‌باشد. مسأله مهم در این زمینه، تأکید بر نهادسازی رسمی و قانونی، جهت شکل‌دهی، انسجام و تثبیت شرایط در مقاطع مختلف فرآیند همگرایی است. ایجاد اطمینان برای نخبگان و توده مردم در جوامع آمریکای شمالی، در زمینه تأسیس نهادهای کارا و مؤثر، می‌تواند آنها را به نتیجه‌بخش بودن این فرآیند امیدوار نماید. همچنین اطمینان‌بخشی در این مورد، در اقناع دولتمردان آمریکای شمالی از طریق کاهش تردیدهای متقابل ناشی از پیشینه تاریخی و روابط بین دولت‌های منطقه، مؤثر خواهد بود.

هر یک از کشورهای آمریکای شمالی، همچنین باید در جهت اقناع افکار عمومی، نخبگان و دولتمردان دو همسایه دیگر خود اقدامات سازنده و اعتمادساز مقتضی را انجام دهند. برای نمونه، لازم است که ایالات متحده، حسن نیت خود را در زمینه پایبندی به ملزومات و قواعد یک همگرایی فراگیر به کانادا و مکزیک نشان دهد و این اطمینان را در شرکای خود ایجاد نماید که تجربه نفتا در زمینه عدم پایبندی و پاسخ‌گو دانستن خود در مقابل همسایگانش، تکرار نخواهد شد. در این زمینه خصوصاً کانادا کدورت‌ها و منازعات بیشتری در چارچوب نفتا با ایالات متحده داشته است؛ که منجر به تیرگی چشم‌انداز همکاری و همگرایی بیشتر بین این دو کشور شده است. از دیگر سو، در صورت نشان دادن اراده‌ای روشن از سوی کانادا برای پذیرش نهادهای سه‌جانبه به جای تداوم ارتباط دوجانبه با ایالات متحده، مکزیک از آن استقبال خواهد

نمود و آمریکا نیز آن را خواهد پذیرفت. در نهایت، مکزیک نیز خواهد توانست با نشان‌دادن اراده‌ای قوی از خود در جهت کمک به فرایند پرکردن شکاف اقتصادی و زیرساختی با دو همسایه شمالی‌اش، از طریق کاهش ناسیونالیسم اقتصادی، فاصله‌گرفتن با اقتصاد دولتی و استفاده بهینه از سرمایه‌گذاری‌های خارجی در سطح آمریکای شمالی، در جهت اقناع جوامع همسایه در سطوح مختلف برای حرکت به سمت یک همگرایی فراگیر در آمریکای شمالی، گام‌های بلندی بردارد (Pastor, 2005:15-16).

در صورت تحقق روند اقناع مورد بحث در هریک از جوامع آمریکای شمالی و مابین آن‌ها، می‌توان گفت که سومین فرآیند لازم، برای حرکت به سمت همگرایی بیشتر در آمریکای شمالی، یعنی فرآیند اقناع، تحقق یافته است و می‌توان منتظر حرکت قطار آمریکای شمالی در مسیر همگرایی منطقه‌ای، به سوی افق یک جامعه فراگیر آمریکای شمالی بود.

۴. آمریکای شمالی؛ سه کشور مستقل، یک جامعه یا یک اتحادیه؟

سؤال بسیار مهمی که در راستای بررسی چشم‌انداز همگرایی در آمریکای شمالی، به اشکال مختلف و در سطوح متفاوتی بین نخبگان، دولتمردان و افکار عمومی مطرح است؛ مربوط به افق این چشم‌انداز و در حقیقت، موجودیتی است که نهایتاً در این منطقه به عنوان ساختار و نماد همگرایی آمریکای شمالی، شکل خواهد گرفت. آیا آمریکای شمالی به عنوان بزرگ‌ترین منطقه آزاد تجاری جهان (به لحاظ تولید ناخالص، جمعیت و قلمرو) همچنان به صورت سه کشور کاملاً مستقل دارای همکاری‌های اقتصادی محدود به یک منطقه آزاد، باقی خواهد ماند؟ آیا به سمت تشکیل یک جامعه آمریکای شمالی با همسوسازی بیشتر سیاست‌های اقتصادی و امنیتی پیش خواهد رفت؟ و یا اینکه به سمت تشکیل موجودیتی چون اتحادیه آمریکای شمالی در چارچوب یک همگرایی همه‌جانبه و فراگیر، جهت تشکیل یک اتحادیه گمرکی، بازار مشترک و اتخاذ واحد پولی و سیاست خارجی مشترک حرکت خواهد کرد؟

چنان که پیش از این اشاره شد؛ جلسه ابتکار مشارکت برای امنیت و شکوفایی در مارس ۲۰۰۵ با صدور بیانیه‌ای توسط سران سه کشور آمریکای شمالی تشکیل شد. دو ماه پس از آن یعنی در مه ۲۰۰۵، کارگروه مستقل آمریکای شمالی که متشکل از

جمعی از دانشگاهیان، نخبگان بخش خصوصی و جامعه مدنی و دولتمردان سابق سه کشور آمریکای شمالی بود؛ گزارشی با عنوان «ساختن یک جامعه آمریکای شمالی» ارائه کرد که در آن راهکارهای علمی و عینی کوتاه‌مدت و میان‌مدتی جهت ایجاد یک «جامعه اقتصادی و امنیتی آمریکای شمالی» با دو شاخصه اصلی یک «محیط بیرونی امنیتی»^۱ (در نظر گرفتن آمریکای شمالی به‌عنوان موجودیتی واحد به لحاظ امنیتی) و یک «تعرفه خارجی مشترک»^۲ (تبدیل‌کننده منطقه آزاد به اتحادیه گمرکی) ارائه شده بود. باتوجه به آنچه در گزارش کارگروه مستقل آمریکای شمالی آمده است؛ مشاهده می‌شود که موجودیت مورد بحث در آن، یعنی جامعه اقتصادی-امنیتی آمریکای شمالی در واقع با ترکیبی از نظریات کلاسیک و نوین همگرایی و منطقه‌گرایی با مفهوم جامعه امن، به طور عام و مدل بسط یافته آن یعنی مجتمع امن، به طور خاص قابل توجیه و استنتاج می‌باشد. با همه این اوصاف، بازخوردهای متفاوت و فراگیری در مقابل این حرکت در سطوح مختلف جوامع آمریکای شمالی به وجود آمد که در ادامه بررسی خواهد شد.

۱-۴. اتحادیه آمریکای شمالی؛ نسخه جاه‌طلبانه جامعه آمریکای شمالی؟

آنچه در سال‌های اخیر و خصوصاً پس از ارائه گزارش کارگروه مستقل آمریکای شمالی و تأسیس SPP در سطح افکار عمومی آمریکای شمالی، طرح شده است؛ بحث تشکیل یک اتحادیه آمریکای شمالی است؛ که حتی طرح جامعه آمریکای شمالی را تنها تغییر نامی برای پوشش دادن فرآیند تشکیل یک اتحادیه قاره‌ای می‌پندارد. طرح ایده‌هایی در زمینه ایجاد یک اتحادیه منطقه‌ای بین آمریکا، کانادا و مکزیک، حداقل از اواسط قرن ۱۹ به اشکال مختلفی مطرح بوده است و خیلی از آنها شامل حوزه دریای کارائیب، آمریکای مرکزی و حتی آمریکای جنوبی نیز بوده است. مواردی چون «منطقه تجارت آزاد آمریکا»^۳ و «جامعه فن‌سالار آمریکا»^۴. در واقع جزئیات مفهوم اتحادیه آمریکای شمالی، نه از سوی هواداران آن بلکه بیشتر به وسیله منتقدین آن شکل گرفت.

1. Outer Security Perimeter
2. Common External Tariff
3. Free Trade Area of the Americas
4. North American TechNet

آنها بر این عقیده‌اند؛ که اهداف اصلی و حقیقی SPP، ایجاد یک تحول بنیادین در شرایط اقتصادی و سیاسی حاکم بین سه کشور و گسترش دادن نفتا به موجودیتی چون اتحادیه آمریکای شمالی (NAU) خارج از چارچوب قانون‌گذاری ملی‌شان است. در همین راستا حتی گزارش کارگروه مستقل آمریکای شمالی نیز توسط منتقدین، به‌عنوان دست‌ورالعمل یا پیش‌نویس^۱ تبدیل SPP به NAU در قالب ساختاری مشابه اتحادیه اروپا با مرزهای باز و واحد پولی و سیاست خارجی مشترک تلقی شد و برخی تحلیل‌گران راست‌گرا نیز پا را فراتر گذاشته و بحث ایجاد یک «بردولت سوسیالیستی»^۲ را مطرح کردند که مورد اخیر بیش از حد ژورنالیستی به نظر می‌رسد (www.wikipedia.org).

۱-۴-۱. مفاهیم و اجزای مهم NAU

• آمرو (Amero) واحد پولی مشترک

نام Amero در واقع عنوانی است که می‌تواند معادل و متناظر Euro اروپاییان در آمریکای شمالی تلقی گردد. این عنوان اولین بار توسط اقتصاددان کانادایی، هربرت جی. گروبل^۳، عضو قدیمی اتاق فکر مؤسسه فریزر، بیان شد. پس از آنکه او این ایده را در کتابی در سال ۱۹۹۹ (یعنی همان سال آغاز به کار رسمی یورو) مطرح کرد، پروفیسور رابرت پاستور، نایب رئیس کارگروه مستقل آمریکای شمالی، از استنتاجات او پشتیبانی نموده و در کتاب خود با عنوان «به سوی یک جامعه آمریکای شمالی»^۴ که در سال ۲۰۰۱ منتشر شد؛ می‌گوید: «در بلندمدت، Amero جزو مهم‌ترین منافع هر سه کشور خواهد بود». در ۳۱ آگوست ۲۰۰۷، دو تن از نظریه‌پردازان توطئه به نام‌های هال ترنر و ایس سابا، ادعا کردند که یک سکه Amero ضرب شده توسط دولت ایالات متحده، توسط یک کارمند اداره خزانهداری آمریکا، به بیرون آورده شده است؛ که این ادعا از سوی برخی منابع ساختگی ارزیابی شد (Ibid).

• آبر شاهراه نفتا (NAFTA Super Highway)

1. Blue Print
2. Socialist Mega state
3. Herbert G. Grubel
4. "Toward A North American Community"

کریدور سراسری تگزاس^۱ طرحی بود که اولین بار توسط ریک پری، فرماندار ایالت تگزاس، در سال ۲۰۰۲ مطرح شد. این طرح بر ایجاد یک بزرگراه عریض، به عرض ۱۲۰۰ فوت (۳۶۶ متر) مبتنی بود؛ که علاوه بر جابه‌جایی اتومبیل‌ها، امکان انتقال الکتریسیته، مواد نفتی، آب و همچنین راه‌آهن و کابل‌های فیبر نوری را در خود فراهم آورد. در جولای ۲۰۰۷، نماینده کنگره و کاندیدای جمهوری خواه انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ آمریکا، دانکن هانتز، اصلاحیه‌ای را برای قطعنامه شماره ۳۰۷۴ کنگره (مربوط به قانون بودجه حمل و نقل فدرال در سال ۲۰۰۸)، با موفقیت تقدیم کرد؛ که براساس آن هزینه‌کردن منابع مالی وزارت حمل و نقل در فعالیت‌های مشارکتی مربوط به SPP ممنوع می‌شد. هانتز اظهار داشت: «متأسفانه آگاهی‌های کمی در مورد آب‌شاهراه نفتا وجود دارد. این اصلاحیه، فرصتی را برای کنگره فراهم می‌آورد؛ تا به این موضوع که سؤال‌ها و عدم اطمینان‌هایی را به‌وجود آورده است؛ پرداخته و تضمین نماید که ایمنی و امنیت ما برای ارتقای منافع تجاری همسایگانمان، مورد مصالحه قرار نگیرد» (Ibid).

همچنین نماینده کنگره و کاندیدای جمهوری خواه ریاست جمهوری، ران پاول، در دسامبر ۲۰۰۷ موضوع را با طرح در مناظره اینترنتی CNN-YouTube وارد جریان اصلی رسانه‌ای کرد و به‌علاوه، آن را «آبر شاهراه نفتا» خواند و مانند هانتز، آن را در چارچوب اقداماتی قرار داد که هدف نهایی‌شان، ایجاد اتحادیه آمریکای شمالی است. در سپتامبر ۲۰۰۶ نیز نماینده‌ای به نام ویرجیل گود، قطعنامه‌ای را با ۶ پشتیبان معرفی کرد که به‌طور مشخص، به ابراز مخالفت با یک اتحادیه آمریکای شمالی یا ابر بزرگراه نفتا به عنوان تهدیدی برای حاکمیت ایالات متحده می‌پرداخت. این لایحه هیچگاه از کمیته بیرون نیامد. همان قطعنامه، مجدداً در ژانویه ۲۰۰۷، این بار با ۴۳ پشتیبان، از جمله سه کاندیدای ناموفق جمهوری خواه انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۰۸ آمریکا (ران پاول، دانکن هانتز، و تام تانکردو) ارائه شد (Ibid).

هرچند هواداران این ایده، افرادی چون وینسنت فوکس، رئیس جمهور سابق مکزیک و یا پروفیسور رابرت پاستور، نائب رئیس کارگروه مستقل آمریکای شمالی،

5. Trans-Texas Corridor

1. Duncan Hunter
2. Tom Tancredo

همچنان بر نظرات خود پافشاری می‌کنند؛ اما در میان پس‌زمینه‌ای از سکوت و گاهاً تکذیب‌های پراکنده مقامات رسمی، می‌توان روی مواضع منتقدین این ایده، تأمل بیشتری نمود. اخیراً کارهای جدی‌تری از سوی منتقدین با یک ارتقای حداقلی حوزه مخاطب از عوام به سمت دانشگاهیان صورت گرفته است. برای مثال می‌توان به نمونه‌هایی چون، فیلم مستند «روح زمان»^۱ ساخته سال ۲۰۰۷ ایالات متحده و یا جزواتی که خلاصه‌ای از اطلاعات مهم درباره این ایده را در خود جای داده‌اند؛ اشاره کرد. گزارش‌هایی که ابراز می‌دارند: یک پروسه تدریجی و مرحله به مرحله برای تأسیس چنین اتحادیه یا دولت فراگیری، به شکلی پنهانی و بدون رعایت مراحل تقنینی آن و یا رأی ملت‌ها در حال پیگیری است و زمانی علنی خواهد شد؛ که ساختارها شکل گرفته و کاری جز پذیرش از مردم بر نمی‌آید؛ لذا تنها راه اعمال فشار بر پیگیری چنین روندی، آگاهی مردم آمریکا و مخالفت فراگیر با آن است (www.americanpolicy.org).

هر چند این انگاره از دقت علمی کافی برخوردار نبوده و تا حدودی هم حالت ژورنالیستی به خود گرفته است؛ اما واقعیت این است که در راستای پیشرفت فرآیند همگرایی در آمریکای شمالی، تشکیل یک اتحادیه گمرکی و بازار مشترک، اتخاذ راهبردها و تأسیس نهادهای منطقه‌ای مورد نیاز و تسری همگرایی به حوزه‌های موضوعی دیگر، می‌تواند منجر به ایجاد ساختاری با رسمیت و عینیت بیشتر در ادبیات روابط بین‌الملل نسبت به یک جامعه اقتصادی-امنیتی، یعنی یک اتحادیه آمریکای شمالی شود. ساختاری شبیه به اتحادیه اروپا که همچنین نسبت به یک جامعه آمریکای شمالی، از درجه فراگیری موضوعی و استحکام بالاتری نیز برخوردار خواهد بود. لذا هر چند ممکن است صحبت کردن از یک اتحادیه آمریکای شمالی در سطح عمومی جوامع آمریکای شمالی، امروز، زود به نظر آید؛ اما اصل تحقق چنین ایده‌ای در طی دو تا سه دهه آینده، دور از ذهن نخواهد بود.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، پس از بررسی متغیرهای سه‌گانه مؤثر در ترسیم چشم‌انداز همگرایی آمریکای شمالی، تلاش کردیم تا در بخش پایانی، نگاهی به افق این چشم‌انداز

بیاندازیم و موجودیتی را که نهایتاً در این منطقه به‌عنوان ساختار و نماد منطقه‌گرایی آمریکای شمالی، شکل خواهد گرفت بررسی کنیم. به‌همین‌منظور، بررسی دو ایده مطرح در این زمینه، یعنی «جامعه آمریکای شمالی» و «اتحادیه آمریکای شمالی» نشان می‌دهد که تبدیل آمریکای شمالی به یک جامعه اقتصادی-امنیتی، نسبت به تشکیل یک اتحادیه آمریکای شمالی، ایده‌ای معتدل‌تر است که پژوهش‌های علمی بیشتری نیز روی آن انجام شده است و همچنین حساسیت‌های کمتری را در جوامع آمریکای شمالی، برمی‌انگیزد و نهایتاً به این نکته اشاره کردیم که در صورت وجود اراده‌های سیاسی و براساس مبانی نظری همگرایی، حرکت از یک جامعه اقتصادی-امنیتی آمریکای شمالی به سوی یک اتحادیه آمریکای شمالی با خصوصیات چگون پول واحد و سیاست خارجی مشترک، امکان‌پذیر خواهد بود؛ البته در یک بازه زمانی دو دهه‌ای، جهت پرشدن شکاف‌های اقتصادی منطقه، اقناع کامل جوامع آمریکای شمالی و بلوغ اراده‌های سیاسی لازم به‌عنوان نیروی محرکه حرکت نهایی قطار همگرایی آمریکای شمالی.

یکی از نکات مهمی که توجه به آن در این مورد ضروری است بحث بحران اقتصادی کم‌سابقه آمریکا در سال ۲۰۰۸ است، که دنیا را تکان داد و پس از این تکان‌های شدیدی که بر پایه‌های اقتصاد سرمایه‌داری وارد شد، زلزله‌های کارشناسی زیادی مبنی بر تنزل جایگاه اقتصادی آمریکا و تردید در جایگاه رهبری آمریکا برای اقتصاد جهانی به گوش می‌رسد و این خبر خوبی برای مردان تراز اول سیاست و قدرت در آمریکا و متولیان ارزش‌های آمریکایی نیست. نکته قابل توجه دیگری که در این زمینه وجود دارد؛ گزارش «شورای اطلاعات ملی»^۱ آمریکا با عنوان «گرایش‌های جهانی ۲۰۲۵: جهانی تغییر یافته»^۲ درباره آینده نظام بین‌الملل و مختصات سیاسی، اقتصادی و امنیتی جهان در سال ۲۰۲۵ میلادی است. در این گزارش و آینده‌نگاری^۳ معتبر، سناریوهای مختلفی طرح شده است؛ اما به هر صورت، تأکیدی واضح بر تنزل جایگاه و نفوذ ایالات متحده در عرصه نظام بین‌الملل در آن دیده می‌شود.

بر اساس این گزارش، جهان در دهه سوم قرن بیست و یکم، با شرایط جدیدی از جمله ظهور قدرت‌های نوپدید، افزایش رقابت‌های اقتصادی در چارچوب شکل‌گیری

1. National Intelligence Council
2. "2025 Global Trends: a Transformed World"
3. Foresight

هسته‌های منطقه‌ای (که مهم‌ترین آنها می‌توانند آمریکای شمالی، اروپا و آسیای شرقی باشند) و حرکت به سمت یک سیستم چندقطبی مواجه خواهد بود. در این گزارش، همچنین آمده است که آمریکا در چشم‌انداز جهانی سال ۲۰۲۵ با مختصات مذکور، تنها به عنوان یکی از چند قدرت ممتاز جهانی مطرح است، هرچند که ممکن است هنوز برتری‌هایی نسبت به سایر آنها داشته باشد. اما همان‌طور که می‌دانیم؛ دو مؤلفه اصلی رهبری جهانی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، علمی و فرهنگی برای هر قدرتی، عبارتند از: ۱. حفظ فاصله قابل توجه بین قدرت مدعی رهبری در این ابعاد با سایر قدرت‌ها، ۲. توان اداره و تأمین بقای نظام جهانی در این ابعاد. بنابراین مشاهده می‌شود که برطبق پیش‌بینی‌ها و آینده‌نگاری‌های تصمیم‌سازان آمریکا در صورتی که گرایش‌های جهانی با همین روند پیش‌بینی شده، ادامه مسیر دهند و آمریکا در روند تبدیل آمریکای شمالی به یکی از سه قطب اصلی اقتصاد جهانی در سال ۲۰۲۵ توفیق نیابد؛ نه تنها باید با رهبری جهانی خود خداحافظی کند بلکه این سناریو قابل پیش‌بینی خواهد بود که قدرت‌های نوظهور شرقی، چون روسیه و چین به حدی از توانمندی اقتصادی دست یابند که بتوانند سیستم اقتصادی و ارزش‌های ایدئولوژیک خود را جایگزین هنجارهای پذیرفته‌شده لیبرال دموکراسی غربی نمایند که در آن صورت، نه از پایان تاریخ فوکویاما نامی خواهد ماند و نه از اسطوره ایالات متحده و ارزش‌های آمریکایی. این مسأله خبر خوبی برای مردان تراز اول سیاست و قدرت در ایالات متحده و متولیان ارزش‌های آمریکایی نیست (National Intelligence Council, 2008: vi-xiii).

شرایط مذکور می‌تواند به عنوان پیامد اصلی مستقیم یا غیر مستقیم نفی فرضیه این مقاله در نظر گرفته شود و به همین ترتیب، روشن است که اثبات فرضیه این مقاله، به شکل مستقیم و غیرمستقیم، منجر به افزایش قابلیت رقابت‌پذیری ایالات متحده در عرصه اقتصاد و سیاست بین‌الملل و نیز حفظ جایگاه رهبری آن در نظام بین‌الملل و یا حداقل حفظ جایگاه قدرت برتر جهانی برای آن در دو تا سه دهه آینده خواهد شد. با این اوصاف، موارد مورد بحث همگی شواهدی هستند بر نقش محوری اراده‌های سیاسی متأثر از تحولات جهانی و آینده‌نگاری‌ها در روند همگرایی آمریکای شمالی و همان‌طور که پیش از این اشاره کردیم؛ در این میان با در نظر گرفتن وزن هر یک از سه کشور منطقه، محوریت و رهبری این فرآیند با ایالات متحده خواهد بود. این بدان معناست که اراده‌های سیاسی حاکم بر ایالات متحده، نقشی اساسی در تعمیق

همگرایی آمریکای شمالی با هدف ایجاد موجودیتی واحد در منطقه، چون اتحادیه آمریکای شمالی خواهند داشت. در این میان هرچند که ارزش‌های آمریکائی متبلور در استراتژی امنیت ملی ایالات متحده، مصرّح در سند قانونی NSC-68 مصوب در سال ۱۹۴۹ توسط شورای امنیت ملی آمریکا (که از بنیادی ترین اسناد ملی این کشور در کنار «اعلامیه استقلال»، «قانون اساسی» و «اعلامیه حقوق» محسوب می‌شود) این اجازه را به هیچ‌یک از مسئولین و دولتمردان آمریکایی نمی‌دهد تا با عمل سیاسی خود جایگاه جهانی و برتری بلامنازع آن را دستخوش تغییر نمایند؛ اما باید توجه داشت که قرار گرفتن ایالات متحده در کنار کانادا و مکزیک در قالب یک ساختار واحد منطقه‌ای (همچون اتحادیه آمریکای شمالی) چنان که اشاره شد؛ خود اقدامی دوراندیشانه جهت حفظ جایگاه جهانی این کشور و محافظت از ارزش‌های آمریکایی است. در همین راستا، شاید بتوان رساندن فردی چون باراک اوباما به رأس روینای هرم قدرت آمریکا از میان یک اقلیت اجتماعی (سیاهان) برای اولین بار در تاریخ ایالات متحده را نیز، به نوعی آماده‌سازی جامعه آمریکایی برای پذیرش تغییرات بنیادین احتمالی در آینده‌ای میان مدت، تعبیر کرد. تغییراتی برای قربانی کردن پوسته (موجودیت و ساختار واحد، بی‌همتا و برتر ایالات متحده) و حفظ هسته (ارزش‌های آمریکایی) یک‌امپراطوری ترسان از زوال. به هر روی، باتوجه به مجموعه تحولات اقتصادی- سیاسی بین‌المللی و چشم‌انداز پیش روی نظام بین‌الملل در دهه‌های پیش رو، به نظر می‌رسد که با چالش‌های جهانی پیش روی آمریکای شمالی، نمی‌توان از طریق تلاش‌های یک‌جانبه و دوجانبه و یا الگوهای موجود همکاری، روبه‌رو شد؛ بلکه سه کشور آمریکای شمالی، نیازمند تعمیق همکاری‌های مبتنی بر قاعده مصرّح در بیانیه مشترک مارس ۲۰۰۵ کانادا، مکزیک و ایالات متحده هستند. یعنی اینک: «امنیت و شکوفایی اقتصادی ما به‌طور متقابل، وابسته و مکمل هستند». در همین راستا، تأسیس یک جامعه اقتصادی و امنیتی، ظرف ۴ تا ۵ سال آینده و تبدیل آن به یک اتحادیه آمریکای شمالی با سیاست خارجی مشترک و پول و ساختار واحد، ظرف دو دهه آینده هدفی بلندپروازانه اما قابل دستیابی به نظر می‌رسد. این چشم‌انداز با قاعده مذکور مرتبط بوده و مهم‌تر از آن، اهداف و ارزش‌های شهروندان آمریکای شمالی را که مطالباتی مشترک، جهت

بهره‌مندی از جوامعی ایمن و امن، شکوفایی اقتصادی و نهادهای دموکراتیک قدرتمند دارند؛ تقویت می‌کند.

منابع فارسی

الف) کتاب

۱. امجد، محمد (۱۳۸۳)، **سیاست و حکومت در ایالات متحده**، چاپ سوم، تهران: سمت.
۲. چیوف، ن. سیوا، یازکوف، ا. (۱۳۶۱)، **تاریخ ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی اول**، ترجمه رحیم نامور، تهران: ابوریحان.
۳. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی [وزارت امور خارجه]، ۱۳۸۷، **مکزیک**، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
۴. دوئرتی، جیمز، رابرت، فالتزگراف (۱۳۷۲)، **نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل**، ترجمه علیرضا طیب، وحید بزرگی، تهران: قومس.
۵. راثو، باسکارا (۱۳۷۷)، **همگرایی و کاربردهای اقتصادی آن**، ترجمه علی‌حسین صمدی، شیراز: ساسان.
۶. راس، فرانسیس (۱۳۴۶)، **سرزمین و مردم کانادا**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۷. رحیمی‌بروجردی، علیرضا (۱۳۸۵)، **همگرایی اقتصادی**، تهران: سمت.
۸. ساقیان، مرضیه (۱۳۷۷)، **کانادا**، تهران: وزارت امور خارجه - مرکز چاپ و انتشارات.
۹. شوئل، فرانک (۱۳۸۳)، **آمریکا چگونه آمریکا شد: تاریخ ایالات متحده آمریکا**، ترجمه: ابراهیم صدقیانی، تهران: امیرکبیر.
۱۰. طبری، احسان (۱۳۴۲)، **نقدی بر تئوری همگرایی**، تهران: دنیا.
۱۱. فابرینی، سرگیو (۱۳۸۶)، **جامعه و فرهنگ در ایالات متحده آمریکا**، گردآوری و ترجمه مصطفی زهرانی - علیرضا قربانپور، تهران: میزان.
۱۲. فوشه، میشل (۱۳۸۵)، **جمهوری اروپا (بررسی تاریخی و جغرافیایی)**، ترجمه: رحیم نامور، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۳. قاضی‌زاده، شهرام، عباس طالبی‌فر، (۱۳۸۸)، **سازمان همکاری‌های شانگهای، همگرایی نوین منطقه‌ای**، تهران: لقاء النور.

۱۴. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
۱۵. کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۷۰)، *نظریه همگرایی در روابط بین‌الملل: تجربه جهان سوم*، تهران: قومس.
۱۶. لارالد، السل (۱۳۴۶)، *سرزمین و مردم مکزیک*، ترجمه: احمد جزایری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۷. محمودی، محمود (۱۳۸۵)، *کانادا سرزمین ملیت‌ها*، تهران: اندیشه نوین.
۱۸. وایل، ام.جی.سی (۱۳۸۴)، *سیاست و حکومت در ایالات متحده آمریکا*، ترجمه قربانعلی گنجی، تهران: قومس.
۱۹. وب، مارکوس (۱۳۸۶)، *ایالات متحده آمریکا*، ترجمه فاطمه شاداب، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- (ب) مقاله:
۱. «تردیدهای کانادا در مسیر اتحاد با واشنگتن»، *اطلاعات*، ۲۳ آبان ۱۳۸۱.
۲. «چکمه‌های آویخته یک انقلابی: خلاصه گفت‌وگو با «وینسنت فوکس» رئیس جمهور مکزیک»، *شرق*، ۱۴ و ۱۵ تیر ۱۳۸۴.
۳. خادم شریف، مرضیه، «اقتصاد مکزیک در یک نگاه»، *سرمايه*، ۱۴ تیر ۱۳۸۵.
۴. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - اتاوا، «تنوع فرهنگی در کانادا»، *غرب در آیین فرهنگ*، شماره ۲۵، آبان ۱۳۸۱.
۵. سلطانی، علیرضا، «منطقه‌گرایی و تبیین روابط بین‌الملل»، *راهبرد*، شماره ۲۲، زمستان ۱۳۸۰.
۶. سیمبر، رضا، «منطقه‌گرایی در جغرافیای سیاسی جهان؛ دگرگونی رهیافت‌ها و گزینه‌های فراسو»، *اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، ش ۲۰۷-۲۰۸، آذر و دی ۱۳۸۳.
۷. «کانادا، قدم زدن در مرز تجزیه»، *کارگزاران*، شماره ۱۵۹، ۱۸ فروردین ۱۳۸۶.
۸. «گفت‌وگو با وینسنت فوکس رئیس جمهوری مکزیک به بهانه سفر بوش»، *انتخاب*، ۶ اسفند ۱۳۷۹.
۹. ملکی‌تبار، مجید، «درس‌هایی از بحران مکزیک»، *مطالعات دفاعی استراتژیک*، شماره ۱۵، زمستان ۱۳۸۱.
- (پ) گزارش پژوهشی:
۱. قنبرلو، عبدالله، مرداد ۱۳۸۷، *منطقه‌گرایی نوین: مؤلفه‌ها و ریشه‌ها*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.

English Sources

A. Books:

1. Adler, Emanuel; Michael, Barnett (1998), **Security Communities**, Cambridge University Press.
2. Buzan, Barry (2004), **The United States and the Great Powers: World Politics in the Twenty-First Century**, Polity.
3. Buzan, Barry- Ole Weaver (2003), **Regions and Powers: The Structure of International Security**, Cambridge University Press.
4. Corsi, Jerome (2009), **The Late Great USA: NAFTA, the North American Union, and the Threat of a Coming Merger with Mexico and Canada**, Threshold Editions.
5. Deutsch, Karl W.; et al (1957), **Political Community and the North Atlantic Area; International Organization in the Light of Historical Experience**, Princeton, Princeton University Press.
6. Earl, Robert (1995), **Identities in North America: The Search for Community**, Stanford University Press.
7. Hakim, Peter, Robert Litan (2002), **The Future of North American Integration: Beyond NAFTA**, Brookings Institution Press.
8. Helleiner, Eric (2007), **Towards North American Monetary Union?: The Politics and History of Canada's Exchange Rate Regime**, McGill-Queen's University Press.
9. Pastor, Robert (2001), **Toward A North American Community**, Peterson Institute.
10. Wilentz, Sean (2009), **The Age of Reagan: A History, 1974-2008**, New York, Harper.

B. Articles:

1. Basáñez, Miguel- Inglehart, Ronald- Nevitte, Neil, , July-December 2007, "North American Convergence, Revisited", **NORTEAMÉRICA**. Year 2, Number 2.
2. Fry, Earl, July 2003, "North American Economic Integration", **Center for Strategic and International Studies**.
3. Pastor, Robert, June 2005, "North America: Three Nations, a Partnership, or a Community?", **Jean Monnet/Robert Schuman Paper Series**, (published by European commission)Vol.5 No.13.
4. Pastor, Robert, Jan/Feb 2004, "North America's Second Decade", **Foreign Affairs**, vol.83.
5. Pastor, Robert , June 2006, "A North American Community", **North American Today**, year 1, no. 1.
6. Pastor, Robert, 2008, "The Future of North America", **Foreign Affairs**, vol.83.

7. Sands, Christopher, May 2006, "Different Paths Leading from Cancun", **North American Integration Monitor** (Center for Strategic and International Studies).
8. Sands, Christopher, October 2005, "Getting to Know the North American Century", **North American Integration Monitor** (Center for Strategic and International Studies).
9. Tusicisny, Andrej, 2007, "Security Communities and Their Values: Taking Masses Seriously", **International Political Science Review**, Vol.28, No.4.

C . Reports and Lectures:

1. American University, February 16 2007, **A North American Legal System: Is It Possible? Desirable?**(Conference program).
2. Center for Strategic and International Studies, 2007, **North American Future 2025 Project**.
3. Council On Foreign Relations, May 2005, **Building A North American Community**.
4. Daniel Hernandez , Joseph, April 11 2007, **North America: Managing our Borders and the Perimeter**, American University.
5. EKOS, 2005, **General Public Survey: Canada, the U.S. and Mexico**(Part of the Rethinking North America Study).
6. Mckinney, Josef.A, February 7, 2005, **NAFTA's Effects on North American Economic Development: A United States Perspective**, As presented at the conference on "NAFTA and the Future of North America: Trilateral Perspectives on Governance, Economic Development and Labour," University of Toronto.
7. National Intelligence Council, November, 2008, **2025 Global Trends: A Transformed World**.
8. Pastor, Robert, June 9 2005, **A North American Community Approach to Security**(Testimony in Hearing of the U.S. Senate Foreign Relations Committee, Subcommittee on the Western Hemisphere,).
9. Pastor, Robert, 2007, **North America: A Partial Eclipse and a Future Community**(In: North American Political Economy: Forever Bonded?), American University.
10. Woodrow Wilson International Center for Scholars, June 11 2002, **Toward a North American Community? A Conference Report**, Washington, D.C.

D.- Websites:

1. www.cfr.org
2. www.spp.gov
3. www.whitehouse.gov
4. www.state.gov
5. www.csis.gov

6. www.americaspolicy.org
7. www.nic.org
8. www.wikipedia.org
9. www.canadians.org
10. www.consejomexicano.org

